

تأثیرپذیری تفکر اخلاقی صادق هدایت از فلسفه نیچه

حسن اکبری بیرق*

تاریخ دریافت: ۹۲/۳/۱

رقیه خانمحمدزاده**

تاریخ پذیرش: ۹۲/۹/۱۰

چکیده

صادق هدایت نویسنده و متفکر برجسته در حوزه ادبیات است. از جمله دغدغه‌های وی توجه به انسان، خودشناسی، مبارزه با جهل و خرافات و به طور کلی واژگون‌کردن و شناساندن فرهنگی با ارزش‌های نو است. فردریک نیچه فیلسوف و متفکر آلمانی نیز تأثیرگذارترین فیلسوف قرن در حوزه فرهنگ و توجه به انسان و دستاوردهای آن است. نقطه مشترک فکری هر دو اندیشمند، ساخت فرهنگی نو با پایه‌ریزی اصول جدید است. سعی نگارندگان در این مقاله بر آن است که بر اساس اصول مطالعات تطبیقی، مبانی فلسفی اخلاق در آثار هدایت را با توجه به فلسفه اخلاق نیچه بررسی نمایند.

کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، اخلاق، فلسفه اخلاق، صادق هدایت، فردریک نیچه.

Akbaribeiragh@gmail.com

* عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان (دانشیار).

R.khanmohamadzadeh@yahoo.com

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان.

نویسنده مسؤول: رقیه خانمحمدزاده

مقدمه

ادبیات تطبیقی رشته‌ای با گرایش و قابلیت ارتباط‌سازی با دیگر رشته‌هاست که از طریق حوزه‌های زبان‌شناسی، ادبیات و هنر، ادبیات و تاریخ و... ارتباط‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد.

آنچه برای محقق در حوزه ادبیات تطبیقی، مهم و اساسی است، پی بردن به تصرف هر قوم در آثار ادبی دیگر اقوام است. در واقع چنین گرایشی نشان از اهداف این حوزه از مطالعات دارد؛ اهدافی هم‌چون ایجاد ارتباط و گفت‌وگو و ایجاد تفاهم میان فرهنگ‌های گوناگون.

اهمیت ادبیات تطبیقی در آن است که بیش از هر چیز، به نقاط وحدت اندیشه بشری تأکید دارد؛ چگونه اندیشه‌ای در نقطه‌ای از جهان توسط اندیشمندی طرح می‌شود و در نقطه‌ای دیگر همان اندیشه به گونه‌ای دیگر مجال بروز می‌یابد.

این شاخه از علم در حوزه ادبیات و نقد ادبی، نخستین بار در سال ۱۸۲۸م توسط ویلمن ذکر شده و در سال ۱۸۳۸م در جلد چهارم از مجموعه سخنرانی‌های وی با «عنوان ادبیات تطبیقی literature compare» به چاپ رسید (حدیدی، ۱۳۵۱: ۲۵). از آنجا که برای محقق در این حوزه، نکته اساسی و مهم پی بردن به تصرف و تدبیر هر قوم در آثار ادبی دیگر اقوام می‌باشد، باید «محقق در این زمینه به شناخت علل و اسباب واقعی تحولات ادبی و تغییراتی که در معانی و اسلوب‌های مختلف حاصل شده است بپردازد» (زرین کوب، ۱۳۷۸: ۱۲۷). نکته اساسی و مهم در این زمینه آن است که باید در نظر داشت «آثار مشابهی که بدون رابطه فرهنگی و ادبی بین دو ادب به وجود می‌آید موضوع بحث قرار نمی‌گیرد، زیرا این مشابهت‌ها حاصل شباهت‌ها و اشتراکات روحی انسان‌ها با هم است نه ثمره اخذ و اقتباس ادبی ملت‌ها از یکدیگر» (فرشیدورد، ۱۳۸۰: ۳۷).

اخلاق

مبحث اخلاق نزد تمدن‌های بزرگ همواره از مقولات بحث برانگیز بوده، و طی صد سال اخیر نیز به شکل کاملاً فلسفی مورد مطالعه قرار گرفته است. با توجه به این نکته که اهداف زندگی انسان‌ها با یکدیگر متفاوت است و این امر به نوع جهان‌بینی و کیفیت تربیت و اعتقادات و طرز تفکر و همچنین میزان آگاهی افراد، برداشت‌ها و داوری‌های مختلف نسبت به انسان‌های دیگر و نیز وظایف فردی و اجتماعی آن‌ها بستگی دارد، توجیه موضوع اخلاق که در واقع نوعی دانش چگونگی رفتار کردن و زیستن انسان‌هاست، نزد فلاسفه و اندیشمندان این شاخه از دانش، متفاوت بوده است. اخلاق به معنای عام کلمه، شامل هنجارها و ارزش‌هایی است که بشر را راهنمایی می‌کند و در معنای خاص آن، شامل هنجارها و اندیشه‌هایی است که راهنمای عمل و رفتار است.

«قوانین اخلاقی» تمام قوانینی هستند که اشیاء و امور خارجی را ارزیابی می‌کنند و یا به نحوی جزئی یا کلی سخن از باید و نباید می‌گویند. ارزیابی و تعیین خوب و بد برای اشیاء در حقیقت جدا از باید و نباید نیست و به یک معنا، عین یکدیگرند. اخلاق باید از قانون و سیاست و آداب و رسوم اجتماعی متمایز گردد، ولی نباید فراموش کرد که این تمایز همیشه و همه جا به یک اندازه قطعیت ندارد» (اتکینسون، ۱۳۷۰: ۱۷).

موضوع و اساس مطالعات در علم اخلاق، انسان و زندگی انسان است. انسان موجودی خودآگاه و دارای اختیار و اراده آزاد و در نحوه اعمال خود تصمیم‌گیرنده است. دو واژه اختیار و انتخاب، حاکی از ضروری‌ترین و مؤثرترین مرحله در زندگی انسان‌هاست و در علم اخلاق، تعریف خوب و بد، و باید و نباید، توسط این دو واژه تبیین می‌شود و «فلسفه اخلاق نوعی پژوهش فلسفی در علم اخلاق است. فیلسوف اخلاق هرگز سؤال نمی‌کند چه چیزی خوب است یا چه کاری درست است، سؤال فیلسوف اخلاق این است که واژه خوب چه معنایی دارد؟» (همان: ۱۲).

فلسفه اخلاق به نوعی نقد مفاهیم اخلاقی است. اخلاق مردم هر جامعه، شامل یک سری قواعد خاص یا فضایل حاکم بر خود آن جامعه بوده و فلاسفه در این شاخه از معرفت (فلسفه اخلاق) در جست‌وجوی وجه مشترک میان این قوانین خاص (یا فضایل) در جوامع، جهت ایجاد نظامی اخلاقی هستند.

سرچشمه اخلاق گاه دین و وحی، و گاه افکار و عقاید بشری است. اخلاق در حوزه دین و وحی، اخلاقی تک‌ماهیتی است. باور اخلاق دینی بر آن است که اراده تشریحی خدای شارع، منشأ اخلاق است. پیروان اخلاق دینی مدعی‌اند حق اطاعت خدای شارع، امری مطلق است و ارزش‌های الهی باید مقدم شمرده شوند.

«در حوزه افکار و عقاید بشری، اخلاق غیردینی (سکولار) مطرح است که اراده تشریحی خدای شارع، تابع اخلاق است. پیروان اخلاق سکولار مدعی‌اند حق اطاعت خدای شارع و وجوب اطاعت از او مقید به قیود اخلاقی بوده و اخلاق بر دین مقدم است» (فنائی، ۱۳۸۴: ۴۵).

صادق هدایت - فردریک نیچه

هدایت از جمله نویسندگان متفکر ایرانی است که به شیوه هنری در طرح و تبیین مقوله اخلاق با دیدی جدید به واسطه نگارش داستان‌های خویش مؤثر بوده است. وی با نگاهی عمیق، سعی در انتقاد و اصلاح زندگی، باور و رفتار مردم داشت.

فردریک نیچه فیلسوف و متفکر آلمانی نیز تأثیرگذارترین فیلسوف قرن در حوزه فرهنگ و توجه به انسان و دستاوردهای آن است. بزرگ‌ترین بت‌شکنی‌های وی در حوزه اخلاق است. به اعتقاد نیچه اخلاق باید نفی و رد شود، چراکه گزاره‌هایی که سبب تعریف اخلاق جاری نزد مردم شده است، همگی منحط و قابل شکستن می‌باشد. نیچه در این مرحله، آبرانسان معروف خویش را در بستر فرهنگی جدید به همگان معرفی می‌کند.

در این مقاله نویسندگان می‌کوشند با توجه به اساس مطالعه تطبیقی به بررسی و تطبیق آراء فلسفی اخلاق هدایت با رویکرد به نظرات نیچه بپردازند (لازم به ذکر است ارائه دریافت‌های حاصل از مطالعات در این مقاله به معنای تأیید یا رد نظرات هدایت و نیچه نیست).

صادق هدایت

هدایت نویسنده دوره اول داستان نویسی در ایران است. او در خانواده‌ای تربیت یافت که تجدد و فرهنگ غربی در آن از مظاهر درونی شده بود. خانواده هدایت اصول رفتار اعیان ایرانی را با شیوه نشست و برخاست اروپایی آمیخته بودند. این تمایل به فرهنگ غربی با آموختن زبان فرانسوی در او تشدید شده بود، به طوری که صادق خیلی زود سلیقه و به طور کلی استتیک فرنگی را پذیرفت. از محیط عامی تهران فاصله گرفت و وضع ایران اواخر قاجاریه را به چشم بیگانه سنجید. در دوران خردسالی سینه‌زنی، تعزیه، شتر قربانی و قمه‌زنی را می‌دید اما از همه‌شان تبری می‌جست. او مقید به اصول آداب احترام به بزرگ‌ترها و شرم حضور و سرکشی در مقابل خرافات و مظاهر زننده و خشن بود. این عوامل سبب گریز وی از محیط خانواده و، جامعه، و حرکت به سوی موج فرهنگ غربی شد.

هدایت جامعه ایران را به چشم غریبه‌ای پرمهر و باتوجه می‌نگریست. در واقع هدایت بین خویشتن و مردم جامعه‌ای که از آن گریزان بود فاصله‌ای ایجاد کرد تا به راحتی بتواند نگاه و سنجشی عالمانه و البته عادلانه به جامعه ایران و مردم آن داشته باشد. در بررسی مسأله اخلاق نزد هدایت، بررسی چند مؤلفه مهم و اساسی است.

۱- زندگی شخصی و خصوصی هدایت

هدایت به آنچه از طرف همگان پذیرفته می‌شد، ابراز ناباوری می‌کرد. به زندگی و موجودات زنده احترام گذاشته و در مقابل بزرگان واقعی ابراز فروتنی می‌کرد و از احساسات گریزان بود. پر مدعایی و هر چیز و هر شخص لوس یا جلف را تحقیر می‌کرد. از جاه و مقام با وسواس هرچه تمام‌تر پرهیز و از ابتذال دوری می‌کرد. هیچ‌گونه وقاحت عام و خاص و بازاری را تحمل نمی‌کرد. برای هدایت اخلاق نه به معنای جاری آن، بلکه به معنای آنچه کردار و پندار را رهبری می‌کند (به نوعی توجه به اندیشه‌های فلسفی در باب اخلاق) مطرح بود (بهارلوییان، ۱۳۷۹: ۵۴).

هدایت در جایی می‌نویسد: «یک سال است که میان این مردمان عجیب و غریب زندگی می‌کنم. به هیچ وجه اشتراکی میان ما نیست. من از زمین تا آسمان با آن‌ها فرق دارم. ولی ناله‌ها، سکوت‌ها، فحش‌ها، گریه‌ها و خنده‌های این آدم‌ها همیشه خواب مرا پر از کابوس خواهد کرد» (هدایت، ۱۳۸۳: ۱۲).

۲- بررسی آثار هدایت

آثار هدایت متأثر از زمان و عصر اوست. آنچه در آثار خویش مطرح می‌کند عبارت‌اند از خرافات، تعصبات مذهبی، عشق و دوستی فنا شده، امنیت و هویت از دست رفته، هرزگی، ابتذال، رجالگی، رنج روحی، تنهایی و بی‌کسی، ریاکاری و تزویر و عقب‌ماندگی مردم، فلسفه توبه نزد عوام و بازیچه شدن آموزه‌های دینی، عدم ارتباط صحیح بین افراد، بی‌حیایی و ریاکاری نگهبانان اخلاق عمومی در جامعه، نادانی عمومی مردم، رسوایی طبقه مسئول مملکتی، فقر و فلاکت، تلاش بی‌ثمر، نابودی خانواده و جامعه، هرج و مرج، اختلاف طبقاتی، ترس و هراس از زشتی و فساد محیط، اعتراض نسبت به اصول اخلاقی پدرسالارانه، انتقاد از فرهنگ و فضای فرهنگی و سطح سواد جامعه.

۳- اخلاق نزد شخصیت های داستانی هدایت

هدایت معتقد است هر کسی باید بحران درونی اش را با اندیشه و نیازهای واقعی خود تنظیم کند. در نهایت زمانی می رسد که صداقت، قدرت و حقانیت شخصیت او باید علیه وضع موجود به پا خیزد. قهرمانان داستان های وی قدرت شناسایی ندارند: «شیخ ابوالفضل که به او کشتن نفس را قبل از همه توصیه می کرد آیا خودش نتوانسته در این مجاهده فایق بشود؟ آیا همه صوفیان همین طور بوده اند و چیزهایی می گفتند که خودشان باور نداشته اند؟» (هدایت، ۱۳۸۳: ۱۴۶).

قهرمانان داستان های هدایت نسبت به همه کس و همه چیز حتی نسبت به خویش بیگانه اند:

«دنبال اتومبیل شروع به دویدن کرد... ناتوان و شکسته شده بود. اصلاً نمی دانست چرا دویده. نمی دانست به کجا می رود...» (هدایت، ۱۳۲۱: ۶).

زمانی که قهرمانان داستان در موقعیتی حس می کنند که برای اولین بار همه چیز را به سادگی و به روشنی می بینند و دیگر فریب نخواهند خورد، قدرت درک و استدلال شان منحرف شده و به نظر می رسد هر گامی که بر می دارند خود و اطرافیان شان را به سوی مرگ و نیستی سوق می دهند.

«دیگر نه آرزویی دارم و نه کینه ای، آنچه که در من انسانی بود از دست دادم. گذاشتم گم بشود. در زندگانی آدم باید یا فرشته بشود یا انسان و یا حیوان، من هیچ کدام از آنها نشدم. زندگانی ام برای همیشه گم شد.» (هدایت، ۱۳۰۹: ۲۶).

گاهی درستکاری و تقوی موجب جدایی و سرگردانی آدم های داستان های هدایت می شود، و شرایطی برای آنها به وجود می آورد که راه گریز و نجاتی ندارند:

«آبجی خانم تا با یک نفر دعوایش می شد می رفت سر نماز دو سه ساعت طول می داد، بعد هم که دور هم می نشستند به خواهرش گوشه و کنایه می زد و شروع می کرد به موعظه در باب نماز و روزه و طهارت و شکیات...» (هدایت، ۱۳۰۹: ۵۱).

قهرمانان داستان‌ها همگی مردم عادی و درد کشیده هستند. مردمی که زندگی خویش را بدون حادثه‌ای می گذرانند و نسبت به زندگی، هیچ گونه شکوه و توقع و پرسشی ندارند:

«از من به شما نصیحت کم تر خجالت بکشید کمی جرأت داشته باشید. برای جوانی مثل شما عیب است! در زندگی باید جرأت داشت» (هدایت (الف)، ۱۳۱۲: ۵۱).

سستی و غفلت در وجود آن‌ها رخنه کرده و هرگز قادر به درست زندگی کردن نبوده‌اند. هیچ یک قادر به فهمیدن شرایط خویش نبوده و همیشه تسلیم شرایط خویش هستند:

«پس از مراجعت همه چیز به نظرش تنگ و محدود و سطحی و کوچک جلوه می کرد. به نظرش همه اشخاص ساییده شده و ... اما چنگال خود را بیش تر در شکم زندگی فرو برده بودند. به ترس‌ها، وسواس‌ها و خرافات و خودخواهی آن‌ها افزوده شده بود» (هدایت، ۱۳۲۱: ۴۳).

۴- دیدگاه هدایت نسبت به انسان

انسان محور اساسی مباحث علم و فلسفه اخلاق است و نگرانی هدایت نیز در مباحث اخلاقی، انسان و چگونگی رفتار او (البته در گرایش فلسفی اخلاق) است. قصد هدایت آن است که انسان‌ها را به تفکر وا دارد تا پیرو ندای درونی خویش عمل کرده و به این طریق هر یک راه خویش را بیابند، و اسیر میان‌مایگی و تهی شدن ناشی از

همرنگی با جماعت و توده نشده و الگوی دیگری غیر از الگوهای سنتی برای فرهنگ بسازند و برای بهبود بخشیدن به زندگی، سنت شکنی کنند. به محض آنکه این واقعیت را بفهمیم که ما انسان‌ها آفریننده ارزش‌هایمان هستیم، در خواهیم یافت که آزادیم، پس باید هر آنچه در میان علایق‌مان بالاترین ارزش و اهمیت را دارند انتخاب کنیم. ارزش‌های جدید باید آفریده انسان باشند. ارزش‌سنجی طبق نظر هدایت طی سه مرحله صورت می‌گیرد: شرح بی‌احساس و یا خصمانه و روشنگر از ارزش‌ها و مفاهیم جاافتاده در جامعه، رد کردن و نفی کردن تمام ارزش‌ها و مفاهیم، برداشت و فهم تازه از ارزش‌های رد شده و بازسازی مجدد آن‌ها به شکل تازه‌تر.

۵-مسئله پوچی

هدایت عضو خانواده‌ای با مرتبه سیاسی بالا بود که با آداب و سنن جا افتاده در فضای آن مخالف بود؛ فضایی که مغایر با اندیشه‌ها و ارزش‌های فکری وی بود و فشار فراوانی بر او وارد می‌کرد. از سوی دیگر هدایت مطالعات و تحصیلات ناموافق و نامرتبی را دنبال کرد و سپس با درگیر کردن خود در کارهای عادی اداری تحمل‌ناپذیر، احساسی از گناه و بی‌ارزشی در ضمیر وی به وجود آورد و در اثر اطمینان و اتکایی که به توانایی خود داشت، نوعی مبارزه منفی مقابل دنیای خارجی در او پدید آمد و بالأخره مسئله مرگ تا حدی او را به وسواس انداخت که نهایتاً او را به خودکشی ترغیب کرد.

هدایت پوچ‌گرا نبود، اما به واقع با زیستن در ایرانی عقب‌مانده با مردمانی سنتی و عقب‌افتاده، آدم‌هایی که لحظه‌ای با خویش مواجه نشده و تنها درگیر موعظه‌های آموزگاران اخلاق بودند و هرگز تن به چون و چرا نمی‌دادند و البته جامعه بیماری که به واسطه ظلم اداره می‌شد، زندگی را تیره و پوچ می‌دید.

۶- مسأله عشق

هلایت شور حیات و زندگانی را در شرایط انسانی ستایش می‌کرد. وی عشق را عامل بنیادین حیات آدمی معرفی می‌نمود:

«فقط یک‌شب من کیف کردم و از زندگی خودم لذت بردم و باقی زندگی من دور یادبود همان یک شب چرخ می‌زد و به امید آن زنده بودم... من و فرهاد رفتیم زیر چفته موروی کنده درخت نشستیم. فرهاد از عشق خودش برایم می‌گفت...» (هدایت (الف)، ۱۳۱۲: ۷۳).

درون مایه بسیاری از داستان‌های او جست‌وجوی آفات عشق و علل عدم امکان رابطه صحیح بین زن و مرد است. در آثار هلایت غیاب عشق، عامل ایجاد حس بیگانگی و غربت شخصیت‌هاست. «در اغلب داستان‌های عاشقانه هلایت، خودخواهی، سلطه‌طلبی، و عدم درک صحیح رابطه بین زن و مرد از جمله مضامین اساسی هستند که زیرمجموعه مفهوم عشق محسوب می‌شوند. در این داستان‌ها هلایت به جای آنکه مستقیماً از نحوه رفتار و ارتباط شخصیت‌ها انتقاد کند، در بیش‌تر موارد به تشریح شرایطی می‌پردازد که به وجودآورنده چنان رفتار و روابطی است. در داستان‌های هلایت هرکس حق دوست داشتن و عشق ورزیدن و خوشبخت زیستن و تمتع از موهبات زندگی این جهان را دارد» (جورکش، ۱۳۷۷: ۶۴).

۷- مسأله مرگ

«ای مرگ! تو از غم و اندوه زندگانی کاسته، آن را از دوش برمی‌داری. سیه‌روز، تیره‌بخت، سرگردان را سر و سامان می‌دهی، تو نوش‌داروی ماتم‌زدگی و ناامیدی می‌باشی» (هدایت، ۱۳۳۴: ۲۸۳).

مرگ از مضامین اصلی و مورد علاقه هلایت است. مرگ در آثار او نجات آدمی از رنج این هستی است.

«روی زمین یک امید فرار هست، آن هم مرگ است، مرگ!» (هدایت (الف)، ۱۳۱۲: ۶۷).

از نظر او میل به مرگ، هرگز از انسان دور نیست. زیرا میل به مرگ نتیجه منطقی وجود آدمیزاد است.

«زندگانی از مرگ جدایی ناپذیر است. تا زندگانی نباشد مرگ نخواهد بود و تا مرگ نباشد زندگانی وجود خارجی نخواهد داشت» (هدایت، ۱۳۳: ۲۸۳).

تصویری که وی از انزوا و تباهی و مرگ به دست می‌دهد، خواننده را به واقع‌بینی و ژرف‌نگری وا می‌دارد و او را از هرگونه ساده‌دلی و «ولنگاری» پرهیز می‌دهد. در داستان‌های هدایت مرگ تهدید آشکاری بر زندگی است. گاه مرگ بهترین وجه مقابله با نه‌گویی مردم به زندگی است، چرا که مردمی که زندگی را تباه می‌کنند با مرگ خویش از نحوه آگاهی خویش از ذات زندگی خبر می‌دهند و هدایت با نگارش این شرایط سعی در آموزش زندگی دارد.

«نه! ترس از مرگ گریبان مرا ول نمی‌کند. کسانی که درد نکشیده‌اند این کلمات را نمی‌فهمند. به قدری حس زندگی در من زیاد شده بود که کوچک‌ترین لحظه خوش، جبران ساعت‌های دراز خفقان و اضطراب را می‌کرد» (هدایت، ۱۳۱۵: ۸۳).

مبانی فلسفی اخلاق در اندیشه هدایت با رویکرد به فلسفه اخلاق نیچه

پیش از آنکه به بررسی مبانی فلسفی اخلاق در آثار هدایت بپردازیم، شایسته است که به اجمال فلسفه اخلاق نیچه را بیان کنیم تا با رویکرد به آراء وی بحث اخلاق نزد هدایت را دنبال نماییم.

بحث نیچه از اخلاق بر دو بخش تقسیم می‌شود: «عرضه کردن و خراب کردن ارزش‌های پیشین و متداول کنونی، اظهار نظر درباره یک آرمان فرهنگی جدید و جست‌وجوی آن» (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۷۶).

این دو نکته اساسی در تخریب و از نو ساختن نشان می‌دهد، اخلاق نزد نیچه مفهومی مطلق نبوده و وی معتقد به نسبی بودن اخلاق است. نیچه در تدارک دگرگونی اخلاق و فرهنگ فردی و جمعی بود. او نقش پیامبرگونه فلاسفه آینده را به جای قانونمندی‌های تاریخ می‌نشانند، و با نگاهی تاریخی و ریشه‌شناسانه کوشیده است همه مراحل تاریخی اخلاق را بر شمارده و خاستگاه اخلاق و احکام اخلاق را به دست دهد. «سه مسأله در کاوش‌های نیچه حول محور اخلاق قابل ارزیابی است:

۱- مسأله اخلاق در مقابل زندگی.

۲- اصول اخلاقی برخاسته از اراده معطوف به قدرت.

۳- قاعده اخلاقی جدیت و سخت‌کوشی» (کاپلستون، ۱۳۸۸: ۹۸).

نیچه به هیچ روی ارزشی برای اخلاق تابع عادات و رسوم قائل نیست و آن را به معنای هم‌رنگی با جماعت می‌داند و البته آن را محکوم می‌کند، زیرا می‌گوید که این قسم اخلاق، دلیل تراشی می‌کند و آن را حافظ و پشتیبان ضعیفان و محرومان می‌داند. در مورد اخلاق یک‌سره فردی و شخصی و اصیل، معتقد است این اخلاق نه قاعده‌ای می‌شناسد و نه از پیشینه‌ای پیروی می‌کند. این اخلاق در واقع نوعی اخلاق اَبَر‌مرد است. اخلاق شخصی در جهان آرمانی نیچه، تابع شور و حرارت یک تن، به تنهایی است.

از نظر او مهم‌ترین بحران بشری این روزگار، بی‌ارزش شدن ارزش‌های حاکم بر زندگی انسان‌هاست که در سایه افول ایمان به خدا ظاهر شده است. این ارزش‌ها همان ارزش‌های تجسم یافته در آرمان ریاضت و زهد هستند. آرمانی که والاترین ارزش زندگی بشری را کف نفس، ایثار، فداکاری و از خودگذشتگی و زیر پا نهادن نفس می‌داند. عامه مردم، زندگی را با تفسیری زاهدانه و در نظر گرفتن هدفی آن‌جهانی و

معنوی برای آن تحمل‌پذیر کرده‌اند، در حالی که زندگی به واقع تلخ و ناگوار و بی‌معنا است و معنای زاهدانه‌ای که برای آن به دست داده‌اند، غیرقابل قبول است و نه تنها مشکل را حل نمی‌کند بلکه موجب تشدید آن می‌شود. نیچه به وظیفه ارزش‌آفرینی انسان‌ها در این دوران تأکید کرده است. ما را به گذشتن از ارزش‌گذاری‌های اخلاقی دعوت می‌کند، زیرا معتقد است که باید ورای آن‌ها زندگی کرد. او می‌گوید که باید اخلاق را بدون این ارزش‌گذاری‌ها یعنی بدون پیش‌داوری بررسی کرد.

هدایت با رویکردی فردی در جامعه زمان خویش، با سه رکن اساسی در جامعه مخالف بود، خرافات سنتی و مذهبی، عقب‌مانده نگه داشتن مردم، و استعمار. به نظر هدایت این سه عامل، سبب شکل‌گیری و چگونگی رفتار مردم در خانواده و جامعه است. حال با توجه به فلسفه نیچه این سه رکن را بررسی می‌کنیم:

مبارزه با خرافات سنتی هدایت و مخالفت با آرمان زهد نیچه

به اعتقاد هدایت و نیچه آموزه‌های دینی، انسان را ناتوان و ذلت‌کش و اهل تسلیم و رضا و افتاده بار می‌آورند و یا وجدان عذاب‌آلوده‌ای به او بخشیده و نمی‌گذارند خود را آزادانه پیروانند.

بنا به باور آنان نمی‌توان زندگی را بر پایه ارزش‌هایی قرار داد که بنیادهایشان مورد قبول نیست؛ چراکه این عمل، زندگی را ساختگی و دروغین می‌کند. باید مبنایی یافت که انسان واقعاً به آن اعتقاد داشته و پشتوانه ارزش‌های او باشد. در غیر این صورت باید این ارزش‌ها را رها کرد و ارزش‌های دیگری یافت و صادقانه بدان‌ها باور داشت. به اعتقاد آنان، مهم‌ترین بحران بشری این روزگار، بی‌ارزش شدن ارزش‌های حاکم بر زندگی انسان‌هاست.

این ارزش‌ها همان ارزش‌های تجسم‌یافته در آرمان ریاضت و زهد هستند. آرمانی که والاترین ارزش زندگی بشری را کفّ نفس، ایثار، فداکاری و از خودگذشتگی و زیر پا

نهادن نفس می‌داند. هدایت اخلاق مبتنی بر خرافه و دین عامیانه را چنین به تصویر می‌کشد:

«...امسال به خیال افتادم که آن پول حرام بوده، آدمم به کربلا آن را تطهیر بکنم. همین امروز آن را بخشیدم به یکی از علما، هزار تومانش را به من حلال کرد. دو ساعت بیش‌تر طول نکشید، حالا این پول از شیر مادر به من حلال‌تر است» (هدایت، ۱۳۸۳: ۸۸).

و یا در جایی دیگر خرافه باوری مردم را چنین توصیف می‌کند:

«بازار دغانویس و جن‌گیر و شاخ حسینی و جیگرکی و محلل رونق بسزا گرفت. متخصصین روزه و گریه تمام لذت‌های این دنیا را حواله به دنیای دیگر می‌کردند و مردم را وادار به زوزه و روزه و گریه... می‌کردند...» (هدایت، ۱۳۳۲: ۱۱۱).

این اندیشه مبارزه با خرافات سنتی را که بنیادی اخلاقی در جامعه می‌افکند، می‌توان در گفتار نیچه مبنی بر "مخالفت با مذهب و آرمان زهد" یافت:

«زاهدان ریایی و کشیشان در میان ما به صورت پلیدکارانی در می‌آیند... ما آن‌ها را تباهکاران و تهمت‌زنندگان بزرگ،... و کینه‌توزان زندگی می‌دانیم...» (نیچه، ۱۳۸۳: ۱۱۰).

«شما فرزنانگان نامدار هم خدمت‌گزاران مردم بوده‌اید و خرافات مردم، نه خدمت‌گزاران حقیقت! و ایشان درست به همین دلیل شما را بزرگ می‌دارند و به همین دلیل بی‌ایمانی شما را تاب می‌آورند. زیرا که این بی‌ایمانی بهر مردم جز شوخی و بازی‌گوشی نیست» (نیچه، ۱۳۷۲: ۱۱۳).

مخالفت با عقب‌ماندگی هدایت و پروراندن ابرانسان نیچه

انسان و فردیت انسان، نزد هدایت و نیچه اهمیت بسزایی دارد. به اعتقاد هدایت انسانی که نه فردیتی برای خود قائل است و نه محیط برای فردیت او احترام قائل است، لاجرم از خویش و جامعه، غافل و تبدیل به توده‌ای عظیم و بی‌شکل می‌شود و در بافت اندیشه‌ها، باورها و به طور کلی اخلاق سست جامعه غرق خواهد شد و همین عوامل اسباب عقب‌ماندگی فکری ملت را فراهم خواهد کرد.

در واقع آنچه مردم را بنا به نظر هدایت و نیچه تبدیل به توده‌ای بی‌شکل کرده و سبب می‌شود همگی رفتاری مشابه بیابند، همانا عرف است. آنان تنها راه‌هایی از عرف و توده شدن را، راه اختیار و انتخاب شخصی (راهکارهایی که نیچه در تعریف ابرانسان مطرح کرده است) می‌دانند. اما نزد افرادی که هدایت از آنها یاد می‌کند، قدرت انتخاب، جز مقولات کاملاً فانتزی و خیالی است، چراکه به نظر او علاوه بر ناآگاهی مردم نسبت به وضع و موجودیت خویش، نیازهای اولیه این توده از مردم در آن مقطع زمانی بر هر انگیزه و فکری چیره بود. بنا به باور هدایت و نیچه، قدرت، ارتباط خاصی با خوشبختی انسان‌ها دارد و انسانی که دارای قدرت باشد، می‌تواند درک کند که این دنیا ارزش زیستن داشته و به طور قطع دست به انتخاب قدرتمندانه و فردی خواهد زد و یکی از وجوه قدرت، چون و چرا کردن درباره ارزش‌هاست.

تلاش این دو در رسیدن به اراده به سوی قدرت برای ارزیابی مجدد همه ارزش‌هاست. نزد آنان عالی‌ترین ارزش، وضع ارزش‌های جدیدی است که مغایر و بلکه مخالف ارزش‌های قدیم و تعیین‌کننده آینده افراد است:

«این احساسات نتیجه یک دوره زندگی من است. نتیجه طرز زندگی افکار موروثی آنچه دیده، شنیده، خوانده، حس کرده یا سنجیده‌ام. همه آنها وجود موهوم و مزخرف مرا ساخته» (هدایت، ۱۳۰۹: ۱۰).

باتوجه به چنین باوری نزد *هدایت*، داستان‌های وی از وضع مردمی عامی خبر می‌دهد که به دلیل داشتن شرایط وخیم اجتماعی و نامساعد بودن آموزش‌های موجود در بستر جامعه و ناتوانی از درک مسائل، کوتاه‌فکری و رکود و نداشتن قدرت ارزش‌سنجی، هرگز قادر به انتخاب شرایط مساعد و صحیح برای خویش، خانواده و نظام حاکم بر جامعه نبودند:

«در راه همه حواس او متوجه دیگران بود، همه عضلات صورت او کشیده می‌شد، می‌خواست عقیده دیگران را درباره خودش بداند» (هدایت، ۱۳۰۹: ۳۹).

«دنیای میکروب‌ها، دنیای مردم عادی جامعه را نمایش می‌دهد. مردم عادی که همه چیز را به واسطه خرافات، بدی، عرف و عادات، حتی خودشان را هم از بین برده و فدا می‌کنند. در واقع خود توده، به واسطه توده شدن و غرق شدن در توده دچار مرگ تدریجی می‌شوند» (هدایت (ب)، ۱۳۱۲: ۲۵).

«انسان آزاد، غیر اخلاقی است، زیرا بر آن است در همه چیز به خود وابسته باشد نه به عرف» (نیچه (ج)، ۱۳۸۰: ۳۹).

«خواستن آزادی بخش است. این است آموزه درست درباره خواست و آزادی. زردشت شما را چنین می‌آموزاند: دیگر نخواستن، دیگر ارزش نهادن، دیگر نیافریدن‌های این خستگی بزرگ، همیشه از من دور باد!» (نیچه، ۱۳۷۲: ۹۷).

مبارزه با استعمار هدایت و اخلاق والاتباران نیچه

در نظر *هدایت* استبداد، مفهوم مقتدرانه‌ای بود که در سایه‌اش آزادی بیان را ستمگرانه خفه کرده بودند. به نظر وی حاکمان حکومت و حاکمان دینی و افراد نالایق و ناشایست (پاچه ورمالیده) ارکان استعمار جامعه آن زمان در ایران بودند.

نیچه با اخلاق رایج که آن را اخلاق بردگان، گله‌ای و غوغایی می‌نامد مخالف است و می‌کوشد آن را نقد و حتی واژگون کند. دلیل اصلی نیچه در مخالفت با ارزش‌های اخلاقی رایج آن است که به گمان او این اخلاق با معنای زندگی ناسازگار است: «از پا در آمدگان را چه رسد که قانونگذار ارزش باشند؟ چگونه آنانی بر سر قدرت آمدند که آخر از همه‌اند و پست‌تر از همه؟ چه شد که غریزه این جانور آدم نام بر سر ایستاد؟» (نیچه، ۱۳۸۳: ۸۵).

«آنان که از نژاد روان‌های نژاده‌اند هیچ چیز را رایگان نمی‌خواهند، بالاتر از همه زندگی را. اما آن که از شمار غوغاست رایگان می‌خواهد زیست» (نیچه، ۱۳۷۲: ۲۱۲).

هم‌چنین در رابطه با تطبیق مفاهیم ارزشمند در حوزه اخلاق هم‌چون شجاعت، حکمت و فرزاندگی، اعتدال و عدالت نزد هدایت و نیچه می‌توان گفت از نظر آنان خصلت و رفتار شجاعانه می‌بایست شجاعتی اخلاقی باشد که شخص بتواند به تزویر در اعتقادات خود اعتراف کند، و ارزش‌های تضمین‌شده حاکم را زیر و رو نماید. اما شاهد آن‌اند که آدم‌ها در مقام خود به جای شجاعت فقط تکبر نشان می‌دهند:

«میرزا حسین علی یک دنیای ماورای دنیای مادی در فکرش ایجاد کرده بود و همین سبب خودپسندی او شده بود. چون خودش را برتر از سایر مردم می‌دانست و به این برتری خود اطمینان داشت» (هدایت، ۱۳۸۳: ۱۳۹).

«به راستی انسان رودی است آلوده. دریا باید بود تا رودی آلوده را پذیرا شد و ناپاکی نپذیرفت» (نیچه، ۱۳۷۲: ۲۳).

به نظر هدایت و نیچه حکمت و فرزاندگی، نور برخاسته از دانایی است که همه چیز از جمله اهداف را روشن می‌کند. در صورتی که انسان‌ها دیگر با چنین معنایی از فرزاندگی بیگانه‌اند و جز تمسخر و ریشخند خصمانه کاری نمی‌کنند:

«مثل هم نیندیشیدن کم‌تر نتیجه فهم و شعور برتر است و بیش‌تر ناشی از تمایلات قوی و شریر یا گرایش‌های تجزیه‌کننده، فاسدکننده، منزوی‌کننده، متکبرانه و ریشخندکننده و خصمانه است» (نیچه (چ)، ۱۳۸۰: ۹۷).

به نظر *هدایت* و *نیچه*، اعتدال یعنی فرمانروایی بر خویش یعنی صاحب اختیار خویش بودن، و این یعنی شکلی از آزادی، یعنی احترام به جسم خویش و به جسم دیگری. اما مردم بنا به باورهای اخلاقی خویش، اکنون آن را به یک زندگی عابدانه و معتزلی تبدیل کرده‌اند و مصیبت، زهد، رنج، ریاضت، عزا، تحقیر تن و خویشتن را تبدیل به هدف زندگی کرده‌اند:

«فضیلت شما خود شماست. نه چیزی بیگانه با شما. نه پوستی، نه پوششی، این است حقیقتی که از بنیاد روان شما، شما فضیلت‌مندان، بر می‌آید» (نیچه، ۱۳۷۲: ۱۰۵).

«بالاخره تنها چیزی را که شیخ *ابوالفضل* به او (*حسین علی*) توصیه کرد کشتن نفس بود. دشمن‌ترین دشمن تو، خود توست که در درون توست» (هدایت (الف)، ۱۳۱۲: ۱۴۰).

به نظر *هدایت* و *نیچه* عدالت، فضیلت رابطه با دیگران، احترام به شأن هر کس، لزوم همبستگی گرم و صمیمانه است. اما اکنون انسان‌ها آن را به صدقه‌ای احمقانه تبدیل کرده‌اند و منظور از آن فقط آسودگی وجدان صدقه‌دهنده است بی‌آنکه گیرنده، اصلاً مورد اعتنا و توجه باشد:

«برادران بادا که جان و فضیلت‌تان خدمت‌گزار معنای زمین باشد و همه چیز از نو به دست شما ارزش یابد. از این رو می‌باید رزمندگان باشید. از این رو می‌باید آفرینندگان باشید» (نیچه، ۱۳۷۲: ۸۸).

«او فکر می‌کرد، می‌دید از آغاز بچگی خودش تا کنون همیشه اسباب تمسخر یا ترحم دیگران بوده...» (هدایت، ۱۳۰۹: ۳۷).

نتیجه بحث

هدایت و نیچه جزو اندیشمندان و متفکران تأثیرگذار در روند فکری دیگر اندیشمندان و حتی افراد معمولی جامعه در رابطه با مقوله اخلاق هستند. کما اینکه پس از هدایت موجی از اندیشه‌ها و دیدگاه‌های مشابه وی در مورد انتقاد به وضع سیاسی و اجتماعی و نحوه زندگی و رفتار مردم، میان نویسندگان دوره‌های مختلف داستان‌نویسی در ایران پدیدار شد.

طی مطالعاتی که در این پژوهش انجام گرفت، با بررسی ارکان فکری هدایت و نیچه می‌توان گفت که محور اساسی فکری آنان «انسان» است و هر دو سعی در آزادسازی انسان و مفهوم فردیت، انتخاب، آگاهی، قدرت، میل به زندگی و به طور کلی اخلاق داشته و امیدوار به ساخت ارزش‌ها و خرده‌فرهنگ‌های جدیدی بوده‌اند که ثمربخش بوده و افراد را از توده شدن، نادانی و فریب‌خوردگی رها کند و این خرده‌فرهنگ‌ها به کلان‌فرهنگی سازنده و مؤثر تبدیل شوند.

بنا بر نظر هدایت مخالفت با خرافات سنتی و مذهبی و مخالفت با عقب‌مانده نگه داشتن مردم و مبارزه با استعمار راهکارهای ارائه نظام اخلاقی و تعریف جدید از چگونگی رفتار مردم خواهد بود. همان‌طور که نیچه نیز معتقد است برای داشتن تعریف جدید از اخلاق، نخست می‌بایست با مذهب و آموزه عظیم آن یعنی آموزه آرمان زهد مخالفت کرده و ابرانسان که میل به اراده قدرت و دوام زندگی دارد، جایگزین انسان پیشین شده و منش و انتخاب‌گری گروه والاتباران به عنوان الگوی رفتاری مطرح شود و به این شکل اخلاق جدید و سازنده، جایگزین اخلاق پیشین خواهد شد.

کتابنامه

- اتکینسون، آر. ۱۳۷۰، درآمدی به فلسفه اخلاق، ترجمه سهراب علوی‌نیا، تهران: نشر کتاب.
- بهار لوییان، ش. ۱۳۷۹، شناخت‌نامه صادق هدایت، تهران: قطره.
- جورکش، ش. ۱۳۷۷، زندگی، عشق و مرگ از دیدگاه صادق هدایت (نگاهی نوبه بوف کور و دیگر عاشقانه‌های هدایت)، تهران: آگه.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۶۹، ارسطو و فن شعر، تهران: امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۷۸، نقد ادبی، تهران: امیرکبیر.
- فرشیدورد، خسرو. ۱۳۸۰، ادبیات تطبیقی، روزنامه ایران، سال ۸، شماره ۲۹۰۲.
- کاپلستون، ف. ۱۳۷۵، تاریخ فلسفه (از فیثته تا نیچه)، ترجمه داریوش آشوری، ج ۷، تهران: علمی فرهنگی.
- کاپلستون، ف. ۱۳۸۸، فردریک نیچه؛ فیلسوف فرهنگ، ترجمه علیرضا بهبهانی و علی اصغر حلبی، تهران: زوار.
- نیچه فردریش. ۱۳۸۷، فراسوی نیک و بد، ترجمه داریوش آشوری (خ)، تهران: خوارزمی.
- نیچه فردریش. ۱۳۸۰، سپیده دمان. ترجمه علی عبداللہی (ج)، تهران: جامی.
- نیچه فردریش. ۱۳۸۳، اراده معطوف به قدرت، ترجمه محمدباقر هوشیار، تهران: فرزانه.
- نیچه، فردریش. ۱۳۷۲، چنین گفت زردشت، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگه.
- هدایت، صادق. ۱۳۰۹، زنده به گور، تهران: چاپخانه محمدحسن علمی.
- هدایت، صادق. ۱۳۱۲. سایه روشن (الف)، تهران: جاویدان.
- هدایت، صادق. ۱۳۱۲، وغ وغ ساهاب (ب)، تهران: جاویدان.
- هدایت، صادق. ۱۳۲۱، سگ ولگرد، تهران: جاویدان.
- هدایت، صادق. ۱۳۳۲، توپ مرواری، تهران: جاویدان.
- هدایت، صادق. ۱۳۳۴، نیرنگستان، تهران: جاویدان.
- هدایت، صادق. ۱۳۳۸، علویه خانم و ولنگاری، تهران: چاپخانه بانک بازرگانی ایران.
- هدایت، صادق. ۱۳۵۱، بوف کور، تهران: چاپخانه سپهر.
- هدایت، صادق. ۱۳۸۳، سه قطره خون، تهران: جامه دران.